

پرسش‌هایی برای نپرسیدن!

فیاض زاهد

انقلاب اسلامی ایران بر ستون اسلام سیاسی و ادراک متفاوت تشیع تاریخی برپا شده است. برداشتی متفاوت از آنچه به عنوان میراث فقاہت می‌شناسیم. این نگره برجسته در تداوم دو سرنوشت متفاوت رقم خورد. تشیع فقاہتی مبتنی بر تفسیر اخباری که مبنای خود را بر فقه دربار صفوی بنیاد نهاده بود و میراث‌دار علمایی چون مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، علامه کرکی، میرداماد، میرفندرسکی و البته مجلسی‌ها استوار بود. آیت‌الله محمدتقی مجلسی در دربار نفوذی فراوان داشت و البته در زمان پسرش محمدباقر افزون گردید. محمدتقی در کنار تمایل به ایجاد رابطه تنگاتنگ با دربار، خود از رهبران اخباریگری بود و البته از سوی منتقدانش در معرض صوفی‌گری نیز قرار داشت، اما پسرش سرآمد فقه اخباری بود. می‌دانیم علت این نفوذ دینی و سیاسی به چه شکلی قوام یافت، اما بدون تردید این دسته از ملایان و علمای دینی، نگرش و تفسیر خود از مذهب را به رکن اصلی قوام دین و دولت، مذهب و سلطنت گره زده بودند. آنها البته هیچ‌گاه به سلطنت با خلوص و بدون گروگیری نزدیک نشدند، بلکه از مواهب آن بهره برده و اندیشه‌های خود را قوام بخشیدند و در ازای حمایت و تضمین بی‌چون و چرا از حکومت با رندی شانه خالی کردند. بسیاری از صفویه‌شناسان یکی از علل سقوط و ناکارآمدی صفویان را که پس از ساسانیان دومین دولت تئوکراتیک در ایران بودند، به این دوگانگی نسبت می‌دهند. علی شریعتی که تفسیر سیاسی او از روندهای این دوره را به دوگانه ناچسب تشیع علوی و تشیع صفوی فروکاسته بود، دوراهی نافرجامی را در تحلیل و فهم این مذهب در حال نضج را نشان می‌دهد. آنچه در نگاه ایدئولوژیک وی قابل فهم است، فروکاستن کارکرد مذهب مذکور در تفسیر رویدادهای سیاسی و اجتماعی است.

چه بپذیریم یا نه، اگرچه چنین تقسیم‌بندی در سال‌های پایانی دهه پنجاه با اقبال روبه‌رو می‌شد، این فهم پاسخی به نیازهای زمانه بود. اما با گذشت ایام، آن برداشتها نیز جای خود را به فهمی دیگر داد. نکته درخشان این مرور تاریخی به صف‌بندی پنهانی بازمی‌گشت که محور تحولات آتی شد. یعنی در یکسو همه کسانی که به‌گونه‌ای با تفسیر علوی از تشیع موافق بودند، در صف همراهان و موافقان انقلاب و درک سیاسی از مفهوم فقه هم رای بودند. عمده این

علاقه‌مندان به ساحت مذهب -چه روحانی و چه مکتب- در صف موافقان اسلام سیاسی قرار داشتند. نهضت آزادی و نیروهای منتج از آنها یعنی ملی-مذهبی‌ها، باورشان به همراهی و همگرایی اسلام سیاسی بود. در این میانه، روحانیون سنتی و محافظه‌کار که نه در روندهای سیاسی و نه برداشتهای اجتماعی از ساحت دین، به برداشت علوی‌گرایان تعلق نداشتند، دین را عنصری اخلاقی و انفرادی میدانستند. هر چند در اواخر صفویه چنین تقسیم‌بندی محتملاً مورد فهم و باور طرفداران این نحله‌ها نبود، اما بازتفسیر و مطالعه پسینی رویدادها در علت سقوط و ناکارآمدی صفویه، به این حوزه‌ها نیز تداوم یافته است. امروز که به آن دوره می‌نگریم، به مطالعه رفتارها و داوریه‌ها می‌نگریم، تفاسیر کهن را بازبینی می‌کنیم و به این نتیجه می‌رسیم که چگونه نگرشی حاکم بوده است. چرا تشیع در دوره صفویه نضج و گسترش یافت؟ علت استقبال حکومت از مذهب جدید چه بود؟ چگونه آحاد آریستوکراسی دربار در میان قبایل صفوی و ترکمانی، بستر گسترش تشیع شد؟ چگونه برداشتی از فقه شیعی در حکومت نفوذ یافت و سرانجام این نفوذ آیا به قدرت گرفتن دولت ملی منجر شد یاخیر؟ مطالعات گسترده در این باره به بسیاری از این پرسش‌ها پاسخ داده است. اینکه تشیع در کنار زبان فارسی انسجام بخش دولتی ملی در ایران شد که پس از هزار سال به ایرانیان فرصت تجدید قوا داد. اما آنچه در این سلسله یادداشت‌ها محل تامل است؛ آنکه چرا همین مذهب رهایی بخش و وحدت‌آفرین موجب یکی از مصایب و فرجام ناخوشایند دولت صفوی شد! سوال کلیدی‌تر فهم و تحلیل این ناکارآمدی در تئوری و پراتیک است. می‌دانیم تشیع در رقابت با تصوف برای اعتلای قدرت خویش در دربار جایگزین شد. ملغمه‌ای از دلایل مختلف از جمله حس جاه‌طلبی مذهبی برای روحانیون و تمایل پادشاهان این سلسله از زمان شاه عباس، برای کنترل حس زیاده‌خواهی صوفیان و پیوند جدید با خاستگاه نوین ایدئولوژیک، به افزایش سطح قدرت تشیع بدل گردید. اما علمای تشیع که در ابتدا به دوگانه همراهان حکومتی و ساکتین در حوزه اجتماع تقسیم می‌شدند، شکلی از تعامل مذهبی-سیاسی را پدید آوردند که بسیاری از نویسندگان و تحلیلگران، سرنوشت و سرشت کارکرد و کارنامه و فرجام‌شان با علمای زردشتی و مغان عصر ساسانی را با ایشان یکسان می‌دیدند. پرسش کلیدی برای فهم و درک چرایی سرنوشت و عاقبت دو حکومت تئوکراتیک از این سرنوشت مشترک است. هر دو به گونه‌ای درگیر مناسبات حکومتی شدند که سقوط آن یکی به اضمحلال آن دیگری بدل شد. ناکامی این به ناتوانی آن دیگری تبدیل شد. سقوط ارزشهای اخلاقی، انزوای اجتماعی، ناهمی‌امر اجتماعی و پاسخ‌های نامناسب به درخواست‌های کلیدی اجتماعی را سبب گردید. مرحله دیگر

این کنش مذهبی در دوره قاجار به عصر دیگری وارد شد. موضوعی که در سرمقاله بعدی به آن اشاره خواهد شد. شاید و حتماً تحلیل چگونگی و چرایی این سرنوشت سه‌گانه در دوره صفویه، قاجار و دوران معاصر، می‌تواند به بازخوانی بهتر و دقیقتر ما از پرسش‌هایی که مطرح کرده‌ایم منجر می‌شود. چرا این بازخوانی اهمیت دارد؟ بدان سبب که می‌تواند رهگشای تحلیل مناسب‌تر عاقبت و فرجام ساحت نیروهای مذهبی در تحولات آتی شود. این امر چه بسا برای حکومت و علاقه‌مندان به این تعامل مشترک نیز مفیدفایده باشد. در بزنگاهی تاریخی و تردیدهایی که درباره توانایی ساحت دین و امر فقهی برای تعامل میان دین و دولت ایجاد شده، توجه به ذات این مجادله‌ها می‌تواند به روشن شدن ابعاد مختلف ماجرا کمک کند. انقلاب اسلامی با تکیه بر نگرش فقه سیاسی به ثمر نشست هرچند بهره‌اش را علمای اخباری و سنت‌گرایان غیرسیاسی بردند. چگونه می‌توان به این پرسش پاسخ داد که چرا انقلابی که به دست انقلابیون آغاز شد، سرنوشت خود را به نیروهای داد که در ساده‌ترین تفسیر، اعتقادی به آن سطح از کنشگری مذهبی-سیاسی نداشتند. شاید در این سلسله نوشته‌ها بتوانیم پاسخی بدان‌ها دهیم.